



غزل را زنده خوش دارم

گفت و گویی کوتاه با علی رضا بدیع

شعر: از مطالعات تان بگوئید و از اساتیدی که داشته اید.

همیشه به دوستانم در انجمن می‌گویم که حتی مطالعه کتاب آشپزی می‌تواند بر قلم شما اثربخش باشد. در این جمله طنزی هم هست که صادق است تا کاذب. راستش بیشتر زمان من صرف تحقیق و مطالعه آثار فاخر کهن و کلاسیک ادب فارسی می‌شود اعم از نظم و نثر. البته این مطالعات تا حدودی هم راستا با مطالعات آکادمیک بنده هم هست (در رشته زبان و ادبیات فارسی). من در این آثار خلوتی می‌بینم که قابل بیان نیست. بخشی از این زمان هم صرف مجموعه‌های معاصر می‌شود. در حال حاضر در کنار سعدی و عطار نیشابوری که جزو برنامه هرروزه من است در حال مطالعه کلید اثر محمود دولت‌آبادی هستم. گمان نکنم که هرگز زمانی به گிரایی کلید بخوانم. اساتید من جز عشق، طبیعت، صبح نیشابور، مردم و دیوان حافظ نبوده‌اند. هر که این‌ها را داشته باشد بی نیاز خواهد شد از استاد؛ که این‌ها خود همه چیزند.

شعر: وضعیت شعر و به خصوص جلسات و انجمن‌های شعری در محل زندگی شما چگونه است؟ آیا هنوز بوی خراسان بزرگ قابل استشمام است؟

متأسفانه انجمن‌های ادبی در خراسان با نوعی رکود دست به گریبانند. این وضعیت در مشهد نیز به گونه‌ای دیگر است. پیش کسوتان که شرکت در جلسات را نوعی عار می‌دانند و بیشتر در جلسات خانگی مشغولند. هم نسلان ما هم برخی در جلسات حوزه و برخی در جلسات ارشاد شرکت می‌کنند. در این میان هستند بزرگوارانی نیز که دانسته‌های شان را بی چشم داشت در طبق اخلاص گذارده‌اند و با شرکت در جلسات موجبات دلگرمی و راهنمایی تازه نفسان را فراهم می‌آورند. از آن دسته‌اند: دکترهادی منوری، مجید نطافت، محمد کاظم کاظمی، عباس ساعی و... اما در مجموع هوای خراسان کنونی پاک نیست. از سویی هم تکرر انجمن‌ها و نبودن اشتراک بین آرای دبیران این جلسات بر این مشکلات دامن می‌زند. به

طوری که امروز شاهدیم در یک شهرستان کوچک با بیست شاعر، در هفته پنج انجمن متفاوت با نام‌های گونه‌گون برگزار می‌گردد. به ظاهر شاید این تکرر مثبت باشد، منتها زمانی که این نشست‌ها بازدهی کافی نیز داشته باشند.

نظر بنده است که کمی از مثبت‌ها و تنگ نظری‌ها کم کنیم و به جای آن در جهت اعتلای فرهنگ و ادب خراسان عزیز بکوشیم. مگر نه این که روزی خراسان، خراسان بوده است؟ سال‌هاست که احدی شاهد حضور قله‌ای چون محمد قهرمان در انجمن‌ها نیست. و این آیا نوعی اجحاف در حق نسل ما نخواهد بود؟

تا زمانی که این روند ادامه داشته باشد و این دو نسل به تعامل نرسند نمی‌توانیم به آینده شعر خراسان خوش بین باشیم. انجمن‌های حال حاضر نیشابور خلاصه شده‌اند در چند شعر آزاد بوک و چند کلاسیک تکراری و کلیشه‌ای. در واقع انجمن‌ها به نوعی پاتوق برای بازدیدهای هفتگی بدل شده‌اند. باید از همین حالا فکری کرد. بی شک ما در قبال ادبیات دهه آینده مسئولیم.

شعر: با توجه به این که تا به حال در جشنواره‌ها و کنگره‌های زیادی شرکت کرده اید، خوبی و بدی این کنگره‌ها و جشنواره‌ها را در چه می‌دانید؟

نخست ذکر یک نکته را لازم می‌دانم و آن این است که دو سالی هست کمتر در این گونه مراسم شرکت می‌کنم. ترجیح می‌دهم در خلوت به دلم بیردازم. اما در پاسخ بایست عرض کنم که این کنگره‌ها تا زمانی که به عنوان پله و ابزار مورد استفاده قرار بگیرند دست کم از دیدگاه من مثبت ارزیابی خواهند شد. ولی وامصبینا بر آن روزی که عزیزان ساده لوح فریفته لوح‌ها و سکه‌ها شوند یا گمان کنند که با کسب ده تا مقام شاخ غول را شکسته‌اند و دیگر باید باد به غیغ بیندازند. در مجموع اگر تکلیف خودمان را با شعر مشخص کرده باشیم مزایای این کنگره‌ها بیش



بدان جا که در گستره
احساس دامن گسترده
اند بی بدیل و بگردند
منتها آن جا که قرار
دنیال در شعر آیینی به
باشیم با افت و خیزهای
بسیار مواجه خواهیم
شد

انجمن‌ها به نوعی
باتوق برای باز دیدهای
هفتگی بدل شده اند.
باید از همین حالا فکری
کرد بی شک ما در
قبال ادبیات دهه آینده
مستقیم

۴۸



شماره ۵۷
خرداد ۱۳۸۷



از معایب آن هاست. این کنگره‌ها باعث می‌شوند تو از شعرت تراز بگیری و تا حدودی بدانی در کجای متن جهان شعر ایستاده ای. کاری به نظر محترم هیأت داوران ندارم. بل که این تراز از نشست‌های شبانه در لابی هم گرفته می‌شود و این را بدین خاطر عرض می‌کنم که خیلی اوقات ممکن است سلایق داوران در نتایج دخیل باشد. در واقع خیلی اوقات همین سلیقه‌هاست که جریان‌های نوپای ادبی را کانالیزه می‌کنند و این از بزرگ‌ترین مضرات کنگره‌هاست که اگر به نفس شعرت اعتماد نداشته باشی، کلاهیت پس معرکه است. دو حالت پیش خواهد آمد: یا سرخورده خواهی



شد و یا غرور کاذب تا حضيض همراهی ات می‌کند. خیلی اوقات هم دیده ام که عزیزی به صرف منافع مادی به فراخوان‌های ادبی پاسخ می‌دهد. گاه دیده ایم که با اطلاع از لیست هیأت داوران اثرش را به زور بر مبنای سلایق داوران می‌سازد بل که چیزی دستگیرش شود و این بدترین حالت ممکن برای شاعران جوان است.

شعر: با توجه به این که شعرهایی هم در موضوع دفاع مقدس دارید، به نظر شما آیا چیزی به اسم شعر دفاع مقدس زنده خواهد ماند؟

گفتن و شنفتن از دفاع مقدس، سخن از جنگ نیست. بل صحبت از سال‌ها حماسه و غیرت است. سخن از ناموس پرستی ست و ارزش‌های یک جامعه. این پرشش بدان می‌ماند که بیرسیم آیا شعر عاشورایی به حیات خود ادامه خواهد داد؟ بی شائبه تا زمانی که تاریخ در بستر زمان جاری ست قلم‌های پرمایه بسیاری از این حماسه‌ها خواهند گفت. به باور من شعر دفاع مقدس از رمز استعاره فراتر رفته و طولی نخواهد کشید که یا به ساحت اسطوره خواهد گذارد. گذر زمان نه تنها از چنین شورآفرینی‌ها نخواهد کاست، بل که آن را پرشورتر از پیش در بسترهای فرهنگی به جلو خواهد راند. روزگاری بود که راوی شعر دفاع مقدس خود رزمنده ای بود که با پوست و استخوان طعم جنگ را چشیده بود:

هم سنگرم، هم پای خمپاره
وقتی ز هم باشید را دیدم

و یا مثالی دیگر از محمدکاظم کاظمی:
و آتش چنان سوخت بال و پرت را
که حتی دیدیم خاکسترت را

مثال‌هایی از سلمان هراتی و قیصر امین پور و علی رضا قزوه نیز در ذهن دارم که از آوردن شان برهیز می‌کنم. نکته ای که در یکایک این آثار مشترک است این است که شاعر مشاهدات عینی اش را نقل می‌کند. شاعر نسل سوم اما این وقایع را تنها شنیده است و در نهایت در رسانه‌ها تماشا کرده است. برای شاعر نسل من عینی کردن ذهنیات هر قدر هم که استادانه باشد به جان شنونده نخواهد نشست. من و نسل من تنها می‌توانیم نقالی باشیم که پرده نبرد رستم و دیو سپید را می‌خواند. این نسل داغ پدر در سینه دارد، اما روایت رستم از نبرد خویش کجا و روایت یک نقال پرده خوان کجا؟ مگر با گذشت این قرن‌ها چیزی از حماسه‌های منظوم و منثور مثل شاهنامه و دفاع مقدس کاسته شده است؟ من تنها می‌توانم یک شنونده باشم که دیر به صحنه رسیده است، اگر چه سخت متأثر از شنیده‌هایش خواهد شد.

شعر: به عنوان یک شاعر آیینی، به نظر شما آیا شعر آیینی با وقوع انقلاب اسلامی تغییری کرد یا نه؟

شک نیست که شعر آیینی به لحاظ کمی در این سه دهه روند صعودی داشته است. بایست کنکاش کرد به لحاظ کیفی چه رخ داده است! شاید بی راه نباشد اگر بگوییم که در همین سه دهه به اندازه تمام تاریخ ادب فارسی شعر آیینی متولد شده ست. شعرهای آیینی تا بدان جا که در گستره احساس دامن گسترده اند بی بدیل و بگردند. بدعت‌ها و نازک خیالی‌ها آه از نهاد خواننده برمی‌آورد. منتها آن جا که قرار است در شعر آیینی به دنیال ردپای اندیشه باشیم با افت و خیزهای بسیار مواجه خواهیم شد. یکی از عمده ترین دلایل این شیب و فرازا عدم اطلاع صحیح و مکفی از پیشینه‌های آیینی ست. به طوری که بسیاری از ابیات آیینی هیچ پشتوانه حقیقی نداشته و تنها بر اساس تخیلات شاعرانه شکل گرفته اند. به هر حال شعر آیینی سند ادبی ماست. سند نمی‌تواند کذب باشد. ساحت دین تخیلات بی اساس را به هیچ عنوان بر نمی‌تابد. در متون کلاسیک می‌خوانیم که مثلاً گوشه کلاهی از ماه فرا گذشته است. این نازک خیالی مستند است. اشارت به حقیقت معراج هم دارد. پس در آن دسته از آثار که اندیشه فدای فرم‌های ملوس و احساسات شده است با آثاری نازل و سطحی مواجهیم و برعکس این قضیه نیز صادق است. هر کجا که قلم به حقایق و وقایع تکیه داده است شاهکاری سترگ خلق شده است.

شعر: کدام یک از شاعران انقلاب بر تو و شعر تو تأثیر گذاشته اند؟ و چطور؟ فقط مضمون کارهای شان برایت مهم بوده یا زبان و فرم و نظرشان به افق هنر معاصر جهان و یا چیزهای دیگر؟

نخست باید بدانم که منظور از شاعران انقلاب چیست! این است که به حماسه‌های انقلابی با قلمش ادای دین کرده باشد یا این که در این دوره زیسته باشد. قیصر امین پور - که خدایش بیامرزاد - یکی از قافله سالاران شعر انقلاب بود. مستقیم و غیرمستقیم بر این جریان تأثیر گذاشت و در آن حرفی نیست. قیصر در این دوره بالید و نفس کشید و متقابلاً ادای دین کرد و تا حدود بسیاری فضاهای تازه ای به مجموعه شعر در این سال‌ها تزریق کرد. مشخص است که هر که در این فضا قدم بزند به نوعی مدیون

قیصر خواهد شد. من حسین منزوی را نیز از بزرگ ترین شاعرانی می دانم که حجم انبوه شاهکارهایش پس از انقلاب تولید و منتشر شده اند. پس منزوی نیز شاعری ست انقلابی با همان مختصاتی که مثلاً در شعر مرحوم سیدحسن حسینی یا قیصر امین پور با آن مواجهیم. گرچه که منزوی به طور مستقیم روایت گر روزهای آغازین انقلاب و به تبع آن راوی جنگ نشد. منزوی دلش را با مخاطب قسمت کرد. از این روی بیش از هر بزرگواری در رکاب منزوی قلم زده ام. در غزل منزوی پیش از هر چیز، جنون منحصر به فردش مجذوب می کند. جنونی که تابع عشق است. در غزل منزوی به هم ریختگی ها را نیز قابل ستایش می بینم. مگر نه این که عشق آشفته گی اشی نیز فرخنده است؟ می گویم به هم ریختگی و نمی گویم شلختگی. به هم ریختگی اتاق شاعری را می ماند که هیچ چیز در جای خود نیست و همه در جای خودند. شلختگی آبیاری ست متروک و نامرتب که در آن مترصد فرصتی هستی برای به در شدن.

شعر: به نظر تو ظهور اینترنت و فعالیت های وبلاگی چه اثری بر شاعران این نسل دارد؟

وبلاگ ها نیز همچون کنگره ها هم ویژگی های سازنده دارند و هم اثرات مخرب. وبلاگ ها مثل مخدرها عمل می کنند. این حرف راجع به انجمن های ادبی هم مصداق دارد. بدان معنی که تا مدتی خوشایند هستند و محرک خوبی برای شما. اما پس از مدتی که به مختصات تعریف شده شان رسیدند دیگر تو را ارضا نمی کنند و تو بر سر دوراهی ای قرار خواهی گرفت. وبلاگ ها تو را با فرم ها و ساختارهای متفاوت و جریان های روز کشور آشنا می کنند. اما در عوض شعر تو را به سمت همانندسازی می کشانند. دست تو هم نیست. تا به خود بیایی می بینی که شعرت عروسکی شده است و دیگر خبری از آن فخامت های زبانی و آن انگیزه های طبیعی بومی نیست. و این همان بلایی ست که دارد به سر شاعران وبلاگ نویس می آید. امروزه به وبلاگ ها که سر می زنی با یک سری شعرهای مشابه طرف می شوی که اگر اسم نویسنده ها را از زیر مطالب برداری نمی توانی حدس بزنی کدامین وبلاگ از کدامین شاعر است. روزگاری بود که غزل کرمانشاه مختص آن اقلیم بود و در مقابل شعر خراسان نماینده اصیل سرزمین خود. آیا امروزه هم همان است؟ متأسفانه این بلا طی سال های ۸۲ و ۸۳ بر سر من نیز آمد. شعرم گرفتار فانتزیسم شده بود. شعری می نوشتم عروسکی. یعنی خوش رنگ و لعاب، اما بی اصالت و بی جان. من غزل را زنده خوش دارم. با طعم و بوی خاص خودش. چیزی شبیه لاجورد صبح نیشابور. دوستان تازه نسفم باید در این دریا شنا کنند اما به آن آلوده نشوند.

شعر: اگر یک مدیر فرهنگی می شدید چه نوع برنامه ریزی ای برای هنر و ادبیات کشور می کردید. جشنواره ها مهم ترند یا خود مؤلفان و پدیدآورندگان.

هرگز از این که مدیر باشم و پشت میز رُست بگیرم خوشم نمی آید. دوست دارم رها باشم. اما شما فرمودید که اگر مدیر فرهنگی باشم... (راستش با سؤال شما یک لحظه فکر کردم که قرار است همین حالا حکم استخدامی ام را مهر و امضا کنند!) در آن صورت یک شبه بارم را می بستم. ابتدا به ساکن کمی شعرهای خوشگل می دادم و با هنرمندان به نام شهر، رابطه ای صمیمی ایجاد می کردم. بعد که اطمینان این قشر ساده نقش را جلب کردم، از بودجه های کلان فرهنگی برای خودم بهترین ویلا و بهترین

ماشین و خانه را مهیا می کردم. من که تافته ای جدابافته نیستم. هستیم؟ آقایان و مدیران محترم فرهنگی! سؤالم از شماست. دلم کمی پر است و کجا بهتر از این جا؟

جشنواره ها تنها یک ظرف هستند. مسلم است که مظلوف مهم تر از ظرف است. مؤلفان هستند که به این جشنواره ها حیات می دهند. اگر هیچ یک از پدیدآورندگان به این فراخوان ها پاسخ ندهند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و در مقابل اگر هیچ یک از این جشنواره ها برگزار نشوند چه رخ خواهد داد؟ آیا دیگر کسی نخواهد نوشت؟ کدام لازم است و کدام ملزوم؟ مگر قرن هشتم که دوران اوج شعر فارسی ست، جشنواره و فستیوال برپا می شد؟ پس این جشنواره است که باید از شاعر تنها کند تا شعرش را به دبیرخانه بفرستد. می گویم شاعر و نمی گویم ادیب یا سخن ور! من بر این باورم که هر کس ابیاتی هر چند محکم نوشت شاعر نخواهد شد. شاعر «آن» دارد. انجمن های ادبی سخن ور تحویل جامعه می دهند. نه شاعر! جشنواره ها و کنگره ها نیز همین طور. شاعر شدن به کسب عنوان برتر و شرکت مستمر در جلسات ادبی نیست. من معتقدم شاعری همراه با شاعر به دنیا می آید.

شعر: در حوزه مطالعات منابع ادبی و تاریخی و معارفی را چقدر مطالعه می کنید؟ به نظر شما این مطالعات چقدر در شعر مؤثر است؟

من به جز مطالعاتی که مربوط به درس و جزوه های دانشگاهی ست روزانه شش ساعت مطالعه دارم. اندکی در طول روز و به تقریب سه یا چهار ساعت پیش از خواب. بخش اعظم این کتابها و مقالات در حیطه شعر کلاسیک است. البته این به آن معنی نیست که از دیگر رشته ها غافلیم. داستان کوتاه و رمان، اعم از کارهای سالیبجر و مارکز، بزرگ علوی و آل احمد و دولت آبادی را بارها می خوانم. راحت تان کنم از هر جام جرعه ای سر کشیده ام. این مطالعات شاید به طور مستقیم بر فضای کارهایم تأثیر نگذارد. منتها مطمئنم که ضمیر ناخودآگاهم برعکس خودم بسیار حافظه خوبی دارد و در نهایت در جایی این محفوظات را به کار خواهد کشید.

شعر: برای سؤال آخر مهم ترین نقد شما بر شاعران نسل اول و دوم و سوم انقلاب و همچنین مدیران فرهنگی کشور چیست؟

نخستین نقد بر خودم است: آقای علی رضا بدیع! بسیار کوچکی. مبدا فریفته شوی. به تازگی چند تا از نازنین ترین دوستانت را از خود رنجانده ای. مگر نه این که به واسطه شعر با آنان همراه شده بودی؟ مبدا به خاطر شعر از زده خاطرشان کنی. همه این لوح تقدیرها را هم که بدهی به تو یک رفیق نخواهند بخشید. خلاصه، گوشه دستت باشد!

دو دیگر بر عزیزی ست که گمان می برند با جار و جنجال می توانند برای خود جایی دست و پا کنند و یا با شیوه های ناجوانمردانه سعی دارند دیگران را از دور خارج کنند. یک جمله هم خدمت این خوبان عرض کنم که شکر خدا، دنیای شعر و پهنه ادب آن قدرها بزرگ هست که من و تو راحت کنار هم بشینیم و تازه اگر تازه واردی آمد او هم راحت کنارمان بشیند!

باز نام مدیران فرهنگی آمد. کمی... اصلاً این پرسش را ترجیحاً بگذاریم برای مجال و مقالی دیگر. یا عشق!

شعر

به باور من شعر دفاع مقدس از مرز استعاره فراتر رفته و طولی نخواهد کشید که پایه ساحت اسطوره خواهد گذارد.

جشنواره ها تنها یک ظرف هستند. مسلم است که مظلوف مهم تر از ظرف است. مؤلفان هستند که به این جشنواره ها حیات می دهند.

